

ریشه در خاک و دل دریائی و رو سوی سپهر

سروده ها

دفتر شمارهء پنج



نویسنده: افسانه بهار

آغاز دفتر: بیست و نهم شهریور ماه هزار و سیصد و نود و سه

تاریخ آخرین نوشته: نهم مهرماه هزار و سیصد و نود و پنج

فهرست

۴	کودکان کار (۲)
۶	خروجی
۷	همبسته
۸	پ.ا.ی.ی.ز
۹	پروانه
۱۱	پاییزه
۱۲	پاییز و پُل و رود
۱۳	سرگذشت
۱۴	پرنده ها
۱۵	پالایش
۱۶	زمین
۱۷	جنگلِ برف
۱۸	چشمهء بهروزی
۱۹	سپیده دمان در راه
۲۰	نَفَسِ اسفند
۲۱	بهار می آید
۲۲	بهارِ هَمّت
۲۳	آزاده
۲۴	دانشِ زیباشناسی
۲۵	کوه یار
۲۶	آتشی در دل
۲۷	آرامش
۲۸	از عشق سخن بگو، رها کن همه را
۲۹	آب حیات
۳۰	هیچ سرشکی مباد
۳۱	دریای مدیترانه ۱۳۹۵

۳۲	عشقی چنین
۳۳	موج
۳۴	پرندۀ مهاجر
۳۶	سپیده دمان
۳۸	کیما

کودکان کار (۲)

با سپاس از فریبرز و مرتضی

در سَرم سؤال و صدای توست و گزاره ها

می کشاندم بالنده برون به مهتری

از گردابِ گریز و یأس و یاوه ها

می نشاندم به منظر فراخ و درخوری

در فراسوی دودهای انبوه روزمره ها

" چون تو را ست اکنون بیگمان

امکان و توانِ دیدن و درک و بیان

می شوی مرا صادقانه گویا زبان؟

تا محوِ دروغهای دوران و دردهای بی امان

می رسانی صدای مرا رسا به گوشِ جهانیان؟

یا که می سپاریم به طاقِ نسیان هر زمان

در زیر نگاهِ نافذِ صاحبانِ زر و جابران

بی آرم و زار در جمعِ خودفروشِ نخبگان؟ "

از نیروی صدای تو و نگاه دیگر کودکان کار باز

می شوم آرام و شاد روی و پایدار و سرفراز

با حواس گیرا و کلام رسا و قلب باز

در رزم عاشقان زندگی یلی کارساز



Rotenburg an der Fulda

بیست و نهم شهریور ماه هزار و سیصد و نود و سه

خروجی

در این راه رهائی، در این کارزار
خروجی ست بسیار، زرّین و خوش عذار
نشان دارد از نام و نان و مضار
بماند ز رفتن جانِ بیدار زار



Rotenburg an der Fulda

بیست و نهم شهریور ماه هزار و سیصد و نود و سه

همبسته

نازنینم! نگر!

گر جهانی برای مبارزه

خاموش یا با صدای بلند برخاسته

از خویشتن بیپرس

خوانِ نعمت

چگونه گشته آراسته؟

کدامین بخش هستی

زیر اجبارِ عیان یا نهان

تاوان پرداخته برایش ناخواسته؟



Rotenburg an der Fulda

دوّم مهرماه هزار و سیصد و نود و سه

پ.ا.ی.ی.ز.

پیامِ پرندگانِ مهاجرِ حکایتِ کیست
انقلابِ صد رنگِ زمینِ نشانگرِ چیست
یادِ یارانِ وه چه پاک در رگم جاریست
یک دم از زندگی اگر تو را باقیست
زان نَفَس هم به مهر باید زیست



دوم مهرماه هزار و سیصد و نود و سه، Rotenburg an der Fulda

عکاس: فریبرز درخشان



پروانه

با سپاس از هیدی و فریبرز

نازنین! آن گاه که با نگاه خود
نوشته هایم را زنده می کنی
آنها را کرمهای کودکی من بدان
که در گذار از لابلای سیب های تحسین طبیعت
گلایی های شگفت زندگی در دیدار
آلوهای تصوّر و تجسم
انگورهای سادگی و شفافیت در پندار
و هلوهای احسان و تعاون
پوست اندازان توشه گرفته اند
سپس در پیلهء تجارب زندگی
دگردیسی داشته اند
و اکنون به سوی مرغزار روان تو در پروازند
از شهد وجودت سرشارشان کن
و آرام بنگر
که چگونه سبکبار تخم می گذارند.



Rotenburg an der Fulda

هفدهم مهرماه هزار و سیصد و نود و سه



پاییزه

هدیهء جنگل برای خاکِ عزیز
رقصِ برگ است چون زِ ره رسد پاییز
دید باز آور، بشو به فُحص و ستیز
کین جهان جوان بود زِ رستاخیز



دوّم مهرماه هزار و سیصد و نود و سه، Rotenburg an der Fulda

عکاس: فریبرز درخشان



پاییز و پُل و رود

زیبائی گیتی در پیوستگی بهار و خزان است

هم این و هم آن باش

پُل بنیادگرِ کشفِ جهان و درکِ دگران است

از پل صفتان باش

تمثیل شادابی تن و روانِ رودِ روان است

همواره روان باش



بیست و یکم آبان ماه هزار و سیصد و نود و سه، Rotenburg an der Fulda

عکاس: فریبرز درخشان



سرگذشت

گر غریب گشته ام یا قریب
همواره جستجو کرده ام خنده لب
بهروزی جمع و سراسر وجود

راه گاه هموار و گاه پرنشیب
سرشار گشته ام از تلاش و طلب
پاک پرورده ام سازنده سرود



Rotenburg an der Fulda

بیست و هشتم آبان ماه هزار و سیصد و نود و سه

پرنده ها

سفره پهن می کنم مهربان و بی ریا
برای پرندگان در شهر و جنگل رها
سینه سرخ، زرد جامه، مشکی قبا
لحظه ای می نشینند هشیار در این سرا
شادمان پر می کشند در منقارشان دانه ها
می شکوفد درخشان گلی در سینه ام پُرصفا
وه چه مسرور می شوم از شادی پرنده ها
سفره پهن می کنم مهربان برای غریب و آشنا
لبریز می شوند از شوقِ زندگی لحظه ها



Rotenburg an der Fulda

بیست و هشتم آبان ماه هزار و سیصد و نود و سه

پالایش

دو دیده بندم و گردم به رؤیا
شوم دور از دریده هجو و غوغا
توان گیرم ز مهر و نور و گرما
بیایم باز و پالایم سخن ها



Rotenburg an der Fulda

شانزدهم آذر ماه هزار و سیصد و نود و سه



زمین

برای Saral Sarkar و Maria Mies

در قلب های ما

نور می رقصد

باد آواز می خواند

باران نوازش می دهد

در قلب های ما

کوه شعر می سراید

جنگل نقاشی می کند

دشت آهنگ می سازد

در قلب های ما

چشمه می ستاید

رود آموزش می دهد

دریا در آغوش می گیرد

در قلب های ما

زمین زندگی می کند.



Rotenburg an der Fulda

بیست و هفتم آذر ماه هزار و سیصد و نود و سه

جنگلِ برف

برای میترا و یارانش

سپید جامه

پُر جلال

جُنگِ جوشش و جوانه را

جانانه در جهانِ جاودانه

جا به جا

جار می زند.

جوینده جنبشی است در زمان

جاری و جوان بمان.



Rotenburg an der Fulda

یازدهم بهمن ماه هزار و سیصد و نود و سه

چشمهء بهروزی

آرزومندی در دریافتِ هستی

مهر در بکار بردنِ دانش

فروتنی در ارزانی داشتن و دگرگون ساختن



Rotenburg an der Fulda

نوزدهم اسفند ماه هزار و سیصد و نود و سه



سپیده دمان در راه

جنگلِ سر به فلک کشیده آموزگارِ پایدار

دیده و چشیده گذشتِ صد رنگِ روزگار

پرنیانِ مه پرده جادوگری فکنده بر شاخسار

بزمِ پرشکوه دارکوب و سار و خنیاگرانِ نهان و آشکار

در دلم جوانه های بیشمارِ مهر و شکوفه های شوقِ کار



Rotenburg an der Fulda

نوزدهم اسفند ماه هزار و سیصد و نود و سه

نَفْسِ اسفند

نگه بر آسمانِ پُر ستاره

دلم چون خاکِ پُر شوقِ بهاره

بهارِ مردمانِ دادپرور

برآیندِ سرود و کارزاره



فرانکفورت، بیست و سوم اسفند ماه هزار و سیصد و نود و سه



بهار می آید

بهار آید، بهار آید دل انگیز

نظرتیز و شکر ریز و سحرخیز

دل و دیده ز شوق سبزه لبریز

برای دانش و داد و مهر برخیز



فرانکفورت، بیست و سوم اسفند ماه هزار و سیصد و نود و سه



بهارِ همت

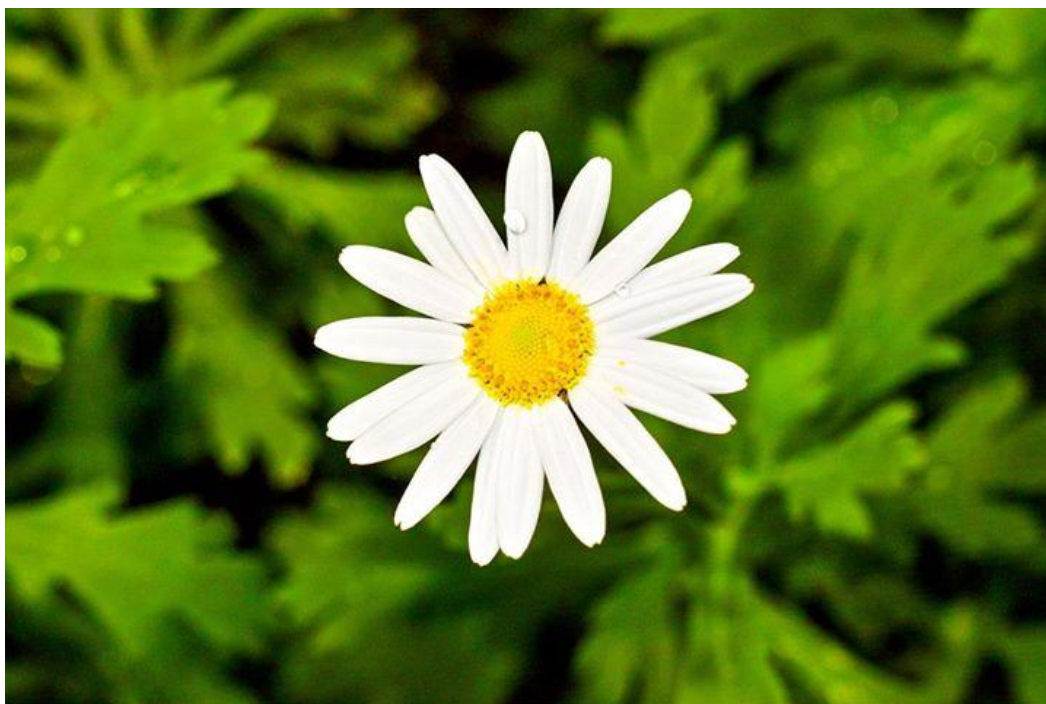
پرستوی دلت صد نغمه پرورد
به دشتِ چهره ات گلخنده پرورد
چو می کوشی به راه علم و احسان
بهارانِ همت آزاد پرورد



Rotenburg an der Fulda

بیست و نهم اسفند ماه هزار و سیصد و نود و سه

عکاس: فریبرز درخشان



آزاده

دانه پاشیده ام در مهتابی خانه ام
ظرف آبی در گوشه ای نهاده ام
برای پرندگانِ رها در جنگل و چمن
این خویشاوندانِ خنیاگرِ نازنینِ من
لحظه ای حاضرند و لحظه ای دور از نگاه
عشقِ بالنده را گردند با پروازِ خود بهترین گواه:
آرزویِ آزاد ماندن برای خود و دیگران
شور و شوقِ آزاده زیستن در جهانِ بیکران



Rotenburg an der Fulda

چهارم فروردین ماه هزار و سیصد و نود و چهار

دانشِ زیبائی شناسی

برای کلاغ ها و تمساح ها

آن گاه که با مهر می نگرم

جهانی پر از زیبائی می یابم

و هستیم شکوفا می شود.



Rotenburg an der Fulda

هشتم فروردین ماه هزار و سیصد و نود و چهار



کوه یار

برای سهیل

چون تو کوه پایدار

سرفراز و ماندگار

مهر آن کهن دیار

در دلم به شام و نهار

در زمستان و بهار

غنچه می کند بیشمار



Rotenburg an der Fulda

بیست و نهم فروردین ماه هزار و سیصد و نود و چهار

عگاس: س.ج.



آتشی در دل

برای گلِ نار و عیسی

چون می رسد بهار

هدیه اش شکوفه ها و لانه ها

باز می پرورم ز شهدِ جان

پرتوان و شادمان

توشه ای برای رهروان

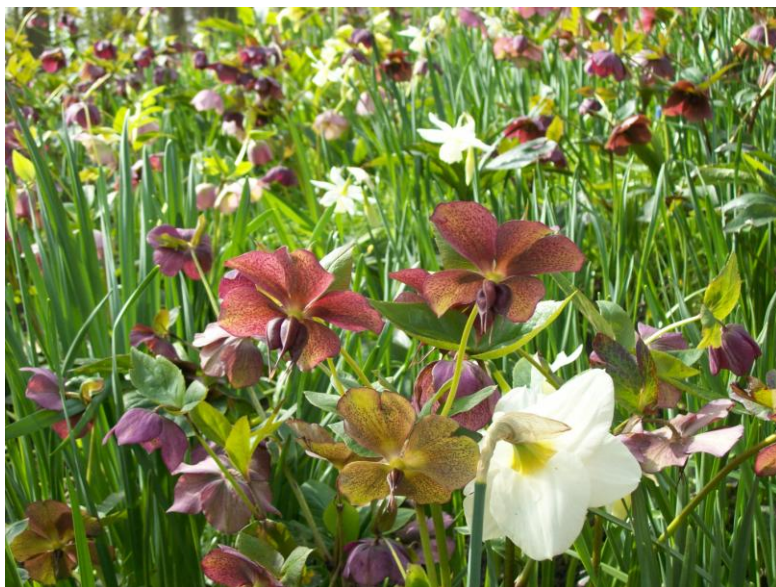
چون می رسد بهار

هدیه اش نور و نوا و رنگ ها



Rotenburg an der Fulda

بیست و نهم فروردین ماه هزار و سیصد و نود و چهار



آرامش

در اوج پایکوبی نابخردانِ دوران
خاموشی و خستگی و خمودگی مپندار،

نازنین یارا!

که در دلِ دریای آرام، بیگمان
جوششی است زایا و پایدار و استوار.

یاد آر ساقه ها را

در اوجِ سورت و صلابت زمستان
عریانند و آرام، در غلیان از ایمان به بهار.



Rotenburg an der Fulda یازدهم اردیبهشت ماه هزار و سیصد و نود و چهار



"از عشق سخن بگو، رها کن همه را" ❀

با سپاس از دانه کاران داد و دانش و مهر

آتش و آگاهیِ نهان و عیان

جان گرفته درون مغزها و سینه ها

می گشاید همی دیده ها به سوی رنگ های بیشمار

لابلای نقش های سیاه و سپیدِ خبرنامه ها

پا می نهیم باز برفروخته برون

از زیر آوارِ انبوهِ روزمره ها

نرم می نشینیم هوشیار و تیزبین

بر منظرِ فراخ پرواز و پرنده ها

می بندیم بارِ دگر کمر، سرفراز و استوار و پایدار

شادمان به کارزارِ گرانِ روان در صحنه ها

در وجودمان هم خروشنده دریایِ درد و

هم بلند آسمانِ آرمان و امید و اراده ها



❀ برگرفته از سروده اندیشمند بزرگوار محمد رضا شفیعی کدکنی

<http://afsanebahar.blog.de/2015/05/01/kadkani-20263006/>



Rotenburg an der Fulda دوم تیر ماه هزار و سیصد و نود و چهار

آبِ حیات

مهربانا! بارانِ سحری!
از نغمهء نرم و نفحهء نوازشت
امروز چو بیدار شدم
هشیار هر تک ذرهء آب بدنم
موجی شد دلکش
لبریز ز شوقِ دیدار شدم

دیدم به دل صخره و سنگ
آن ابرام و تلاش
گاهی به شتاب
گاهی به درنگ
وَندر دلِ رود
آن رقصِ خروشان و نشاط
وَندر دلِ بحر
آن درکِ یکی شدن با کلّ وجود



Rotenburg an der Fulda

سیزدهم مهر هزار و سیصد و نود و چهار

هیچ سرشکی مباد

برای گلِ نار، سیما و سهیل

در جوارِ آبم و آتشی مرا
ذره ذره نایاب می کند
سبزیم سر به سر در این سرا گر نماند
هیچ اندوه و سرشکی مباد
بین که خاکسترم
خاک را برای بوسه های بهاری دگر
پُربار و خوش نگار می کند
وین ره پاک مسدود دانسته را
دلگشا و پُر صفا و آباد می کند



ششم اردیبهشت ماه هزار و سیصد و نود و پنج (Mallorca) Betlem

دریای مدیترانه ۱۳۹۵

آفتاب و ابر و نسیم و موج و آب و صد آبی

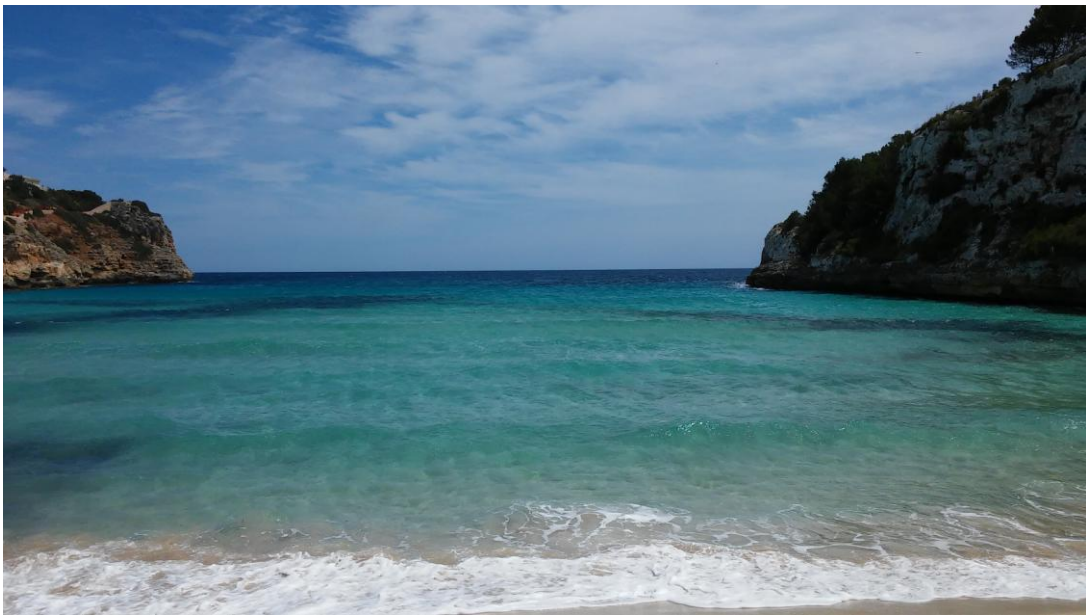
فیروزه ای، نفتی، یشمی، زمردین، سیمایی

گورستانِ آوارگان گشته این دریا، لکن

بُعدِ نسیان گران است و نیست پیدا هیچ خونابی



هفتم اردیبهشت ماه هزار و سیصد و نود و پنج (Portocristo (Mallorca)



عشقی چنین

برای گلِ نار

پرواز کن آزاد
آزاده کنارم بنشین
تفسیر مرا ز عشق
خود در این سیر ببین
گر بازایی آویزی
در قلبم خوش صد آذین
وَر دور روی رویانم
با یادت گل هر سوی زمین
پرواز کن همواره آسوده
دل سپرده بدان نیک آیین
کان آگاهی و داد خواهد و
وفا در مهرورزی به زمین



Rotenburg an der Fulda

چهارم تیر ماه هزار و سیصد و نود و پنج

موج

تقدیم به آنان که در عشق به هستی وفادارند

آن گاه که باد

به سرزمین فرداها رسد

ابر را بوسه زنان

از پایداری ما ترانه ها خواهد خواند

و دشت

منقلب از مهربانی باران

دریایی رنگین به بار خواهد آورد

لبریز از گل خار، پونه، رنگین زرد و شقایق



Rotenburg an der Fulda

چهارم تیر ماه هزار و سیصد و نود و پنج

پرندۀ مهاجر

نگاه من چو خوشه ای ز بوسه ها
فرو شده به راستی و روشنی
به دشت و راغ و رودها
میانِ همایشِ ابر و آفتاب و باد
دویده درونِ جنگلِ هزار رنگِ شاد
دَمی نشستۀ در جوارِ تمشک های آبدار
سپرده مهرش سرفراز و آرام و آشکار
به میوه های آبی و زرد و سرخِ شاخسار

در این پاییز زَرریزِ ابرام و پشتکار
کنون گاه پَرکشیدنی دوباره سَر رسیده است

من آن پرندۀ سبکبارِ مهاجرم
که پرپرزان ز شهدِ جان در آسمانِ سروده و ترانه ام
درون قلبِ خویش و غریب و آشنا
شرابِ امید و شورِ زندگی به شوقِ پروراندۀ ام
میانِ شوره زارِ یأس و ترس و توهمِ چو بوده ام

زبون در انتظارِ یک منجی برون زِ خود نمانده ام

در این پاییز زَرریزِ ابرام و پشتکار

کنون گاه پرکشیدنی دوباره سر رسیده است



Rotenburg an der Fulda

چهاردهم شهریور ماه هزار و سیصد و نود و پنج

سپیده دمان

تقدیم به سیما کسائی و آنان که آزاده مانده اند.

از میانِ مه لایه لایه گشته در دشتِ نور

جنگلِ هماره سرفرازِ پرغرور

آرام و متین درود می دهد

در طلوع و تابشی دوباره، سرخ فام

ابرِ باریک بالاترک جام جام

وہ چه شیرین و نقش آفرین کام می دهد

بالاترش گنبدِ لاجوردین آسمان

گویی آگه از کشاکشِ درونِ من این زمان

مَرا ندا محکم و پایدار و مهربان می دهد

« تا که چشم و گوش داری بجوی

تا که دست و پای داری بیوی

تا تو را توان زایشیست در جهان

بیامیز و بیازمای و بساز و بروی»

در تار و پودِ بانگِ آسمانِ پاک
گرما و نوازشیست بردمیده از عمقِ خاک
جان را ز زخمه های بود و نبود التیام می دهد



Bad Zwesten

هفدهم شهریور ماه هزار و سیصد و نود و پنج

کیمیا

تقدیم به سیما

از خاک برآمدم و بر خاک شویم
در دورِ ایامِ گردِ اکناف شویم
چون عشق به زندگانی در ما جاریست
آن نور و نوازش در آفاق شویم



Rotenburg an der Fulda

نهم مهرماه هزار و سیصد و نود و پنج